

نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل و بویژه مطالعات مربوط به «همگرایی منطقه‌ای» را نقطه آغاز توجه به مفهوم رژیم‌های بین‌المللی قلمداد می‌نماید. از نظر وی گسترش نظریات افرادی چون کارل دوویچ و ارنست هاس در مورد فرایند همگرایی اروپای غربی، عملاً بیانگر تفوق نظری تفکر لیبرالیستی بر معمای امنیتی مفروض در مکتب واقعگرایی می‌باشد. چرا که مکتب واقعگرایی همواره از ارائه پاسخی‌های جامع و رسا به پرسش‌هایی چون اینها عاجز بوده است: «چگونه دولت‌ها منافع ملی را تعریف می‌نمایند؟»، «چگونه این منافع ملی متحول می‌شود؟» و بویژه «چگونه دولت‌ها موفق به «یادگیری» همکاری می‌گردند؟» به نظر نای طرح این پاسخ واقعگرایانه که «دولتها در چارچوب «ماتریس پاداش» (Payoff Matrix) یا از طریق واکنش به تحولات ساختاری محیط و ادبیات «نظریه بازی‌ها» به تعدیل و اصلاح الگوی رفتاری خود اقدام می‌نمایند و فرایند «یادگیری» همکاری را محقق می‌سازند، بیانگر ارزیابی مستدلی در زمینه «درک منافع» نخواهد بود. در مقابل، سنت لیبرالیستی از طریق طرح نظریات همگرایی که بر افزایش سطح تماس و تعامل و فرصت‌های ائتلافی فراملی تأکید دارد، نگاه خود را به روندهای سیاسی یادگیری همکاری و تعریف مجدد منافع ملی و راه‌هایی دوخته است که به کمک رژیم‌ها و چارچوب‌های نهادی ترویج و تشویق می‌شوند. بدین ترتیب از دید نای در دهه ۱۹۷۰ ادبیات همگرایی در جهت مقوله وابستگی متقابل گسترش یافته و در بستر چنین تحولی است که مفهوم رژیم‌های بین‌المللی مورد استقبال نظریه‌پردازان قرار گرفته است؛ مفهومی که با وام‌گرفتن برخی مفاهیم از حوزه حقوق بین‌الملل، به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌هایی که رفتار دولتها را چنان محدود و مقید می‌نماید که توقعات و انتظارات در چارچوب یک مسئله خاص همگرا و همسان شود.<sup>۲</sup> بدین ترتیب رژیم‌های بین‌المللی می‌کوشد در چارچوب ساختارهای فاقد قدرت مرکزی سیستم بین‌المللی، فرایند

از مباحث نسبتاً جدیدی که در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل مورد توجه تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل قرار گرفته، مبحث «رژیم‌های بین‌المللی» است که علی‌رغم حیات تقریباً کوتاه خود (از دهه ۱۹۷۰)، راهگشای بسیاری از معضلات موجود در زمینه ترسیم خطوط اصلی جریان‌های بین‌المللی بوده است. در این میان، «نظریه رژیم‌های بین‌المللی امنیتی» که حتی عمر کوتاهتری (از دهه ۱۹۸۰) دارد، می‌کوشد از طریق تعمیم مباحث و مفاهیم محوری رایج در حوزه رژیم‌های بین‌المللی به عرصه نظریه‌پردازی‌های امنیتی (بین‌المللی) سطوح گوناگون روابط و انتظارات متقابل امنیتی کشورها، بویژه در میان قدرتهای بزرگ، را در چارچوبی نظری مورد نقد و ارزیابی قرار دهد. تحقیقاً فرایند تحلیلی مذکور، محتاج توجه خاص به مقاطع تاریخی مشخص می‌باشد. از این رو به عنوان بارزترین تجسم شکل‌گیری رژیم امنیت عمده‌تاً به دوران شکل‌گیری «اتفاق اروپا»، توجه می‌شود و در همین راستا پس از مرور دیگر نقاط عطف تاریخی رشته بحث تا شرایط کنونی که بوسیله تحولات شگفت‌انگیز بعد از فروپاشی شوروی مشخص می‌شود، تداوم می‌یابد.

### نظریه رژیم‌های بین‌المللی

با وجود طرح این نظریه که قواعد تنظیم‌کننده رفتار دولتها، ریشه در مقطع زمانی شکل‌گیری «سیستم دولتها» دارد، و به همین دلیل باید خاستگاه اصلی مفهوم «رژیم‌های بین‌المللی» را در «سنت اروپایی» که دستکم به زمان گروسیوس (۱۶۵۵-۱۵۸۳) بازمی‌گردد، جستجو کرد،<sup>۱</sup> با اتکاء بر اجماع موجود می‌توان اذعان داشت که مقوله رژیم‌های بین‌المللی مفهوم نسبتاً جدیدی است که از اواسط دهه ۱۹۷۰ وارد عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شده است. در خصوص چگونگی و چرایی پیدایش این نظریه اقوال مختلفی ارائه گردیده است: جوزف نای توسعه سنت لیبرالی

# نظریه رژیم‌های بین‌المللی امنیتی

سیداصغر کیوان حسینی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

وابستگی متقابل را به نظم در آورد.

برخی دیگر معتقدند که علت توجه و گرایش خاص نظریه پردازان روابط بین الملل به مقوله رژی‌مهای بین المللی (در دهه ۱۹۷۰) را باید در الگوی رفتاری دولت آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بی جویی کرد. به زعم اینان نقش خاصی که این کشور به عنوان «دولت استیلاطلب» در آن مقطع زمانی ایفا کرد، عملاً بیانگر وجود توانمندیهای لازم در این دولت برای ایجاد، حفظ و ارائه ساختارهای پیچیده‌ای از «رژیمهای بین المللی اقتصادی» در غرب بود، رژیمهایی که در زمینه رشد و رفاه دولتهای غربی در دوره پس از جنگ، نقش حیاتی بر عهده داشتند. البته ظهور اروپا و ژاپن به عنوان رقبای اقتصادی آمریکا و نیز سیاستهای فاجعه آمیز این کشور در ویتنام، موجب پا گرفتن ترندهای فراوانی نسبت به چیرگی ایالات متحده در سطح بین المللی شد.<sup>۳</sup>

در همین رابطه، برخی دیگر از نظریه پردازان بر ضرورت «بررسی واکنش رفتاری جوامع انسانی به یک محرک خارجی بر اساس نوع جهان بینی» تأکید دارند. این گروه از نظریه پردازان بر پایه مشاهده روابط نامتشابه جوامع انسانی و واکنشهای ناهمسان آنها به محرکهای خارجی، و رای برداشتهای معطوف به ذهنی بودن علوم انسانی تجربی (سنت گریان) یا عینی بودن آن (رفتار گریان)، این دیدگاه را مطرح می سازند که واکنش رفتاری جوامع انسانی نسبت به یک محرک خارجی، بر اساس جهان بینی های گوناگون، متفاوت خواهد بود. در حقیقت، جهان بینی همچون یک متغیر واسطه بر محرک خارجی تأثیر می گذارد و موجب بروز عکس العملهای متفاوت در حوزه های فرهنگی گوناگون می شود. این نظریه پردازان ضمن تردید در مطلق بودن جهان بینی، به وجود نوعی الگوی رفتاری اشاره می نمایند که به صورت متغیر واسطه میان متغیرهای رفتاری مستقل و بنیادین (چون قدرت، منافع ملی) و رفتار خارجی حائل می شود. در این رهگذر،

متغیرهای مستقل تحت تأثیر «رژیمهای حاکم» به طرق گوناگون بر رفتار و نتایج رفتاری تأثیر می گذارند.<sup>۴</sup>

### تعریف رژیمهای بین المللی

در مورد مفهوم رژیمهای بین المللی، تعاریف گوناگونی از سوی اندیشمندان چون جان روجی (J. Ruggie)، اوران یانگ، رابرت کیوهن، جوزف نای، هالستی، ارنست هاس و... مطرح شده است. اما نکته مهم این است که از سال ۱۹۷۵ که اصطلاح رژیمهای بین المللی توسط روجی وضع شد،<sup>۵</sup> با وجود متون غنی و مقالات فراوانی که در زمینه ابعاد گوناگون این مفهوم منتشر شده است، نمی توان به معنای واحدی که دربرگیرنده تمامی جوانب این مفهوم باشد، دست یافت؛ چرا که هر یک از صاحب نظران از منظر خاصی به مقوله رژیمها نگریسته است. برای نمونه یانگ بر اساس این پیش فرض که رژیم نوعی «نهاد اجتماعی» است، در قالب تعریفی محدود، آن را مترادف با قراردادهای چندجانبه میان کشورها می داند که در پی کنترل و تنظیم روابط میان کشورها در حوزه های مشخص می باشد.<sup>۶</sup> اما در مقابل؛ پوچالا و هاپکینز در چارچوب تعریفی موسع، رژیم بین المللی را دربرگیرنده اصول، هنجارها، قواعد و روندهای تصمیم گیری خاصی می دانند که در تمامی موضوعات و حوزه های بین الملل وجود دارد. بر این اساس می توان تمامی موضوعات و مسائل جاری در صحنه تعاملات بین المللی را به عنوان مقوله هایی در حوزه رژیم بین المللی قلمداد کرد.<sup>۷</sup>

صرف نظر از این مباحث، باید خاطر نشان کرد که تنها تعریفی که از مفهوم رژیمهای بین المللی مطرح شده و تقریباً به عنوان معیار مورد توجه منابع گوناگون علمی قرار گرفته است از «استفن کراسنر» می باشد که در دهه ۱۹۸۰ ارائه گ—ردیده است: «هر رژیم مجموعه ای از اصول، هنجارها، مقررات (قواعد) و رویه های تصمیم گیری صریح یا تلویحی می باشد که بواسطه آن، توقعات بازیگران در حوزه مفروضی از روابط بین الملل به هم می گراید.» به نظر کراسنر، اصول نمایندۀ

● هر چند مقوله رژیم های بین المللی مفهوم نسبتاً جدیدی است که از اواسط دهه ۱۹۷۰ وارد عرصه نظریه پردازی روابط بین الملل شده است باید خاستگاه اصلی مفهوم «رژیم های بین المللی» را در سنت اروپایی که دستکم به زمان گروسیوس بازمی گردد جستجو کرد.

غیررسمی ایجاد می‌شوند، در گروه غیررسمی جای می‌گیرند.<sup>۱۰</sup> در اینجا، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌نمایم که اولاً با توجه به توضیحات قبلی کاملاً روشن است که محدوده رژیمهای بین‌المللی بسیار فراتر از حقوق بین‌الملل است و در واقع قوانین بین‌المللی تنها بیان‌کننده بخشی از رژیمهای بین‌المللی می‌باشد؛ ثانیاً رده‌بندی رژیمها به رسمی و غیررسمی بیانگر هیچگونه ارتباط مستقیمی میان انواع مزبور و میزان تداوم، سطح نهادینگی، شدت و قوت و ضعف رژیم نخواهد بود.

ج) تقسیم‌بندی رژیمها از نظر یانگ: برخلاف دیدگاه افرادی چون پوجالا و هاپکینز که به ابعاد و جلوه‌های انتزاعی و ذهنی انواع گوناگون رژیمها توجه دارند، یانگ عمدتاً در پی نگرشی عینی و انضمامی به رژیمهاست و از همین‌رو در نوشته‌های خود به شیوه‌های گوناگون، رژیمهای بین‌المللی را طبقه‌بندی نموده است. وی در یک تقسیم‌بندی کلی رژیمها را به «خودجوش»، «تحمیلی» و «مذاکره‌ای» تقسیم می‌نماید.

منظور از رژیمهای خودجوش آن دسته رژیمهایی است که فرایند شکل‌گیری آنها محصول فعالیت اجتماعی بشر یا نوعی مهندسی اجتماعی بوده و توافق آگاهانه یا دخالت مستقیم دولتها یا افراد در ایجاد آن دخالت نداشته است.

رژیمهای تحمیلی برخلاف رژیمهای خودجوش، توسط قدرت یا قدرتهای قوی و مسلط ایجاد و بر دیگر بازیگران تحمیل می‌شوند. البته فرایند تحمیل می‌تواند آشکار باشد (مانند سیستم امپراتوریهای قدیم) و گاه چندان آشکار نیست (مانند رژیمهای تجاری موجود که دولتها بنا بر ضرورت و مقتضیات زمان از آن تبعیت می‌نمایند).

رژیمهای مذاکره‌ای محصول تلاشهای ارادی و مشترک مشارکت‌کنندگان در آنها می‌باشند. یانگ معتقد است که از رهگذر پیشرفت تاریخی، ما شاهد تحول از رژیمهای خودجوش و تحمیلی به سوی رژیمهای مذاکره‌ای خواهیم بود.<sup>۱۱</sup>

باورهایی در مورد واقعیات، علیت و عمل صحیح می‌باشند و هنجارها معیارهای کلی رفتار هستند که براساس حقوق و تکالیف تعریف شده‌اند. از سوی دیگر، قواعد بیانگر تجویزها یا تحریمهای عملی مشخص‌اند، و در نهایت، رویه‌های تصمیم‌گیری مشتمل بر روشهای رایج برای اتخاذ یا اجرای انتخابهای دستجمعی می‌باشند.<sup>۸</sup>

طبقه‌بندی رژیمهای بین‌المللی تاکنون طبقه‌بندیهای گوناگونی از رژیمهای بین‌المللی صورت پذیرفته است که در این قسمت به اختصار به آنها می‌پردازیم:

الف) گونه‌شناسی رژیمها براساس میزان انتظارات درباره رعایت قواعد: از این نظر چندین وضعیت امکان‌پذیر است. هنگامی که سطح انتظارات پایین باشد و در واقع هیچ‌گونه توافق رسمی در باب ضرورت حمایت و طرفداری از قواعد وجود نداشته باشد، طبعاً هیچ نوع رژیم یا نخواهد گرفت. ولی حتی در نبود قواعد رسمی، اگر توافق لازم در مورد ضرورت رعایت قواعد غیررسمی وجود داشته باشد، می‌توان گفت که نوعی «رژیم تلویحی» (tacit regime) پا گرفته است. در مقابل، هنگامی که قواعد رسمی وجود دارد اما انتظاری دال بر ضرورت رعایت قواعد مزبور موجود نیست، «رژیم منسوخ» (dead - letter regime) و در شرایطی که سطح توقع و وحدت نظر در زمینه ضرورت رعایت قواعد در سطح بالایی باشد، با «رژیم کامل و تمام عیار» (full - blown regime) مواجه خواهیم بود.<sup>۹</sup>

ب) رژیمهای رسمی و غیررسمی: پوجالا و هاپکینز از جمله نظریه‌پردازانی هستند که رژیمهای بین‌المللی را به دو دسته رسمی و غیررسمی رده‌بندی می‌نمایند. از نظر آنان رژیمهایی که از طریق سازمانهای بین‌المللی مطرح شده‌اند و دارای رسمیت و چارچوب و مقررات مشخص می‌باشند، رژیمهای رسمی هستند و در مقابل، رژیمهایی که محصول توافق ضمنی اعضا می‌باشند و تنها از رهگذر تأمین منافع مقطعی کشورها به صورت

● استفن کراسنر: «هر رژیم، مجموعه‌ای است از اصول، هنجارها، قواعد، و رویه‌های تصمیم‌گیری صریح یا تلویحی که به واسطه آن، توقعات بازیگران در حوزه مفروضی از روابط بین‌الملل به هم می‌گراید.»

## نظریه رژیمهای بین‌المللی امنیتی

به تعبیری عام، رژیمهای بین‌المللی را می‌توان «متغیرهای واسطه‌ای» قلمداد کرد که میان «متغیرهای رفتاری مستقل و بنیادین» چون قدرت و منافع ملی، و «رفتار خارجی» یا برون‌داد سیاسی بازیگران صحنه بین‌المللی (دولتها) عمل می‌کنند. در این رهگذر متغیرهای مستقل تحت تأثیر رژیمهای حاکم به روشهای گوناگون بر رفتارها و نتایج رفتاری تأثیر می‌گذارند.<sup>۱۲</sup>

صرف‌نظر از نگرشها و تأویلهای گوناگونی که در حوزه نظریه‌پردازی درباره رژیمهای بین‌المللی وجود دارد، هر نوع برداشت از این مقوله، نیازمند ارائه تبیینی صریح از مفاهیمی چون «منفعت‌طلبی شخصی خودپسندانه» (egoistic self-interest - «خودیاری» self) و «همکاری» (helping - «همکاری») به‌عنوان وجوه مشترک تمامی انواع رژیمها می‌باشد. بی‌تردید تأثیر فعال و قدرتمند شاخصهای مذکور، بیانگر این معناست که اصول و مقررات رژیمهای بین‌المللی الزاماً ضعیف‌تر از اصول و هنجارهایی است که در عرصه داخلی کشورها جریان دارد. به کلام دیگر، در عرصه بین‌المللی اصول، هنجارها، مقررات و رویه‌های تصمیم‌گیری ضعیف و شکننده است چرا که ممکن است در تعارض با حاکمیت و هنجارهای مربوط به خودیاری قرار گیرد. با وجود این، گرچه حاکمیت و خودیاری، میزان اعتماد بازیگران را در توافقات بین‌المللی محدود می‌کند، ولی الزاماً همکاری را ناممکن نمی‌سازد. مسلماً فراتر از نظریه‌های سخت‌اندیشی که صرفاً بر اصل «منافع متقابل» به‌عنوان تبیین‌کننده اشکال مختلف همکاری تأکید می‌نمایند، باید به «انتظارات بازیگران از نتایج احتمالی» نیز توجه خاص داشت.<sup>۱۳</sup>

تأثیر فعال منافع متقابل اقتصادی همراه با انتظارات کاملاً قابل دفاع و ملموس بازیگران در مورد نتایج حاصل از همکاری و وابستگی متقابل، باعث شد که در دهه ۱۹۷۰ گرایش به نظریه‌پردازی در عرصه رژیمهای بین‌المللی اقتصادی چون «برتون وودز» (در مورد روابط

پولی جهانی) و «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت» (گات) که در پی ایجاد هماهنگی در زمینه کاهش موانع تجارت بین‌المللی بود، پا بگیرد.

در مقایسه با رژیمهای بین‌المللی اقتصادی، نظریه‌پردازی در زمینه رژیمهای بین‌المللی امنیتی هم سابقه کمتری دارد و هم اینکه به دلیل حساسیت فراوان منافع متقابل و انتظارات خاصی که مورد نظر بازیگران می‌باشد، از استحکام نظری شایسته‌ای (همانند رژیمهای بین‌المللی اقتصادی) برخوردار نیست.

در مورد خاستگاه اولیه مفهوم رژیمهای بین‌المللی امنیتی، به نظر می‌رسد که باید نخست به نظریات همگرایی بویژه آراء کارل دوویچ در این زمینه توجه کرد. اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که «منفعت‌طلبی شخصی خودپسندانه می‌تواند چه در عرصه‌های اقتصادی و چه امنیتی دولتها را به سوی رژیمها هدایت نماید»<sup>۱۴</sup>، نظریه دوویچ در مورد «جامعه امنیتی کثرت‌گرا» (plu - realistic security community) به معنای مجموعه‌ای از دولتها که با وجود ارتباطات متقابل گسترده، هر دولت از نظر حقوقی، جدا و مستقل باقی می‌ماند<sup>۱۵</sup> و در واقع جنگ در میان آنان غیرقابل تصور است، عملاً بیان‌کننده تعبیر دیگری (و شاید تعبیر پیشرفته‌ای) از مفهوم «معمای امنیتی» است که از نظر مکتب واقع‌گرایی، وجه مشخصه سیاستهای بین‌المللی محسوب می‌شود. بدین ترتیب می‌توان گفت که در نظر اندیشمندان چون «رابرت جرویس»، رژیم امنیتی زمانی شکل می‌گیرد که «گروههایی از دولتها برای مهار مجادلات و ستیزه‌های فیما بین و دوری‌گزیدن از جنگ، از طریق دفع بحران بوسیله اعمال خود و براساس مفروضه‌هایی که درباره رفتار دیگران دارند به همکاری بپردازند».<sup>۱۶</sup> براساس همین تفکر است که جرویس در بیان علت شکل‌گیری رژیمهای امنیتی (با تأکید بر تعمیم مقوله کنسرت یا اتفاق اروپا در قرن ۱۹) می‌گوید «سیستمهای کنسرت تنها پس از نبردی بزرگ با یک دولت استیلاطلب بالقوه،

● رژیم‌های بین‌المللی را می‌توان «متغیرهای واسطه‌ای» قلمداد کرد که میان متغیرهای رفتاری مستقل و بنیادینی چون قدرت و منافع ملی، و رفتار خارجی یا برون‌داد سیاسی بازیگران صحنه بین‌المللی عمل می‌کنند.

توجه داشت که در مقطع زمانی مورد بحث، علاوه بر تحولات مزبور، از بُعد استراتژی نظامی نیز شاخصهای مهمی قابل شناسایی است. در دهه ۱۹۸۰ جهان شاهد پیشرفتهای اعجاب آوری در زمینه تکنولوژی بود. بویژه پیشرفت تکنولوژی فضایی و ارتباطات موجب شد که مسائل کشورها از مرزهای مشخص ملی که در ارتباط نزدیک با حاکمیت ملی آنها بود فراتر رود و جنبه بین‌المللی یا فراملی پیدا کند.

تحول مذکور بیش از هر چیز بر استراتژی دو ابرقدرت تأثیر گذاشت و آن را متحول کرد. زیرا امکاناتی که تکنولوژی فضایی مانند سیستمهای هشداردهنده برای اعلام خطر در هنگام حمله دشمن و سیستمهای جهانی برقراری ارتباطات، هدایت و ناوبری هواشناسی و غیره در اختیار دارندگان آن گذاشت، باعث شد آیینهای عقیدتی، که در واقع جوهره منافع ملی و نهایتاً استراتژی ملی يك کشور را تشکیل می‌دهد، تحت تأثیر قرار گیرد. «ابتکار دفاع استراتژیک» آمریکا معروف به جنگ ستارگان که اوج چنین تلاشی برای برتری تکنولوژیک محسوب می‌شد، در حقیقت به عامل تکنولوژی به‌عنوان یکی از مهمترین عناصر استراتژی معاصر اعتبار بیشتری بخشید. برداشت رهبران شوروی (سابق) از استراتژی مزبور، نوعی «مبارزه جویی گسترده» بود که در چارچوب آن، تکنولوژی بسیار پیشرفته، برای تهیه انواع جدید و نوظهوری از تسلیحات، از نقش مهم و بسزایی برخوردار بود.<sup>۲۰</sup>

بدین ترتیب متون سیاست بین‌الملل، بر پایه نظریات مربوط به رژیمهای بین‌المللی، به دو حوزه تقسیم شد و یکی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی و دیگری در بُعد امنیت نظامی شکل گرفت. در ابتدا هر يك از این دو حوزه به نادیده گرفتن دیگری گرایش داشت، اما سرانجام به دلیل وجود مبانی استدلالی مشابه (تأکید بر مفاهیم بنیادینی چون همکاری، خودیاری، و...) از يك سو، و از سوی دیگر به دلیل کاهش تشنجات موجود در روابط دوا بر قدرت و پیدایش نوعی درک و باور متقابل (میان رهبران دابلوک) در مورد «ضرورت احترام به منافع مشترک»

شکل خواهد گرفت،... بعد از چنین تجربه‌ای است که پیروزمندان در مورد هزینه جنگ حساسیت زیادی نشان می‌دهند و بنابراین در زمینه توسل مجدد به نیروهای نظامی، مگر در رابطه با حیاتی‌ترین منافع خود، مردد خواهند بود. این مسئله کاملاً صحیح است چرا که در موارد زیادی نبرد با دولت استیلاطلب (هژمان) به ناآرامیهای اجتماعی بزرگ، منجر خواهد شد.<sup>۱۷</sup>

اندیشه‌های جرویس در مورد رژیمهای امنیتی و علت شکل‌گیری آن، در قالب «واقعگرایی دفاعی» نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بر این اساس اضافه شدن نظریه حمله - دفاع توسط وی و افراد دیگری چون «جورج کوئستر» (J. Quester) و «استفن وان اورا» (S. Van Evera) به تفکر واقعگرایی، در حقیقت بیانگر بالایشی مهم در این حوزه نظریه‌پردازی می‌باشد. بر مبنای نظریه واقعگرایی دفاعی، هنگامی که کشورها بتوانند به آسانی بر یکدیگر فائق آیند، جنگ محتمل‌تر می‌باشد. اما هنگامی که دفاع از حمله آسانتر باشد، سطح بالاتری از امنیت وجود دارد چرا که انگیزه‌های توسعه‌طلبی کاهش می‌یابد و همکاری شکوفا می‌شود. به کلام دیگر زمانی که دفاع راجحان داشته باشد و کشورها قادر باشند میان تسلیحات تهاجمی و دفاعی تمیز قائل شوند، می‌توانند وسایل دفاع از خود را بدون تهدید دیگران به دست آورند و بدین ترتیب اثرات هرج و مرج را بر طرف سازند. از نظر رئالیستهای دفاعی کشورها صرفاً در پی بقا هستند و قدرتهای بزرگ می‌توانند امنیت خود را با تشکیل اتحادیه‌های متوازن‌کننده و انتخاب مواضع نظامی دفاعی (از قبیل نیروهای مقابله به مثل هسته‌ای) تضمین نمایند.<sup>۱۸</sup>

از نظر پیشینه زمانی، نظریه رژیمهای امنیتی متأخرتر از رژیمهای اقتصادی است و در واقع همگام با اوج گرفتن اقبال نظریه‌پردازان به مقوله رژیمهای بین‌المللی و به دلیل وخامت روابط نظامی - امنیتی دابلوک و افزایش وحشت از بروز نبرد هسته‌ای، مطالعه مسائل نظامی از حساسیت خاصی برخوردار شد.<sup>۱۹</sup> البته باید

● نظریه رژیم‌های بین‌المللی امنیتی می‌کوشد از طریق تعمیم مباحث و مفاهیم محوری رایج در حوزه رژیم‌های بین‌المللی به عرصه نظریه پردازیهای امنیتی، سطوح گوناگون روابط و انتظارات متقابل امنیتی کشورها را در چارچوبی نظری مورد نقد و ارزیابی قرار دهد.

بویژه در حوزه‌های امنیتی - نظامی، نظریه پردازانی چون جروریس و جوزف‌نای در صدد برآمدند که مباحث نظری مربوط به رژیم‌های بین‌المللی و وابستگی متقابل را به عرصه نظریه‌پردازی در مورد رژیم‌های بین‌المللی امنیتی پیوند دهند. بر این اساس، نظریه‌هایی چون ثبات مبتنی بر سیطره (heg- monic stability theory) و معماری زندانی (prisoner's dilemma) که تا آن مقطع تنها در چارچوب نظریات مربوط به رژیم‌های اقتصادی دستمایه تحلیل قرار می‌گرفت، به حوزه مطالعات امنیتی نیز تسری یافت و این معنا که پیگیری منافع شخصی (همانند حوزه روابط اقتصادی) در چارچوب ملاحظات امنیتی، هرگز مانعی در جهت شکل‌گیری رژیم بین‌المللی نخواهد بود و رژیم‌های امنیتی نیز (چون اقتصادی) می‌تواند تضمین‌کننده منافع کشورها باشد، به‌گونه کاملاً منطقی و قابل دفاع تحقق یافت.

با توجه به نوشته‌های موجود درباره رژیم‌های بین‌المللی، می‌توان گفت که «رژیم امنیت، مجموعه‌ای از اصول، قواعد و هنجارهایی است که اجازه می‌دهد کشورها در رفتار با دیگران «خویشتندار» باشند، البته براساس این باور که دیگر کشورها نیز متقابلاً خویشتندار خواهند بود. این مفهوم از رژیم نه تنها قواعد و انتظاراتی را که تسهیل‌کننده همکاری است دربر می‌گیرد، بلکه شکلی از همکاری را که بیشتر در پی «منافع شخصی کوتاه‌مدت» نیز می‌باشد، شامل خواهد شد». <sup>۲۱</sup> در چنین فضایی از همکاری است که رژیم‌های امنیتی چون «اتفاق اروپا» در جهت تحقق اهدافی همچون تشکیل بلوکهای امنیتی منطقه‌ای و جهانی، عدم استفاده از زور در روابط متقابل، مقابله با انواع تهدیدات امنیتی - نظامی، ... شکل می‌گیرد.

## شرایط لازم برای شکل‌گیری رژیم

### امنیتی

الف) خواست مشترک بازیگران: اولین شرط ضروری برای ایجاد یک رژیم امنیتی این

است که بازیگران قدرتمند، که از توانمندی لازم برای برهم‌زدن امنیت بین‌المللی برخوردارند، خواهان ایجاد چنین رژیمی، و در حقیقت خواهان یک محیط بین‌المللی منظم باشند که در آن چندان امکانی برای رفتار انفرادی دولتها وجود نداشته باشد. این بدان معناست که همه قدرتهای بزرگ متمایل به سیاست حفظ وضع موجود و بر این باورند که حتی الامکان باید در جریان طرح و اعمال اصلاحات از توسل یا تهدید به جنگ نامحدود پرهیز کرد. <sup>۲۲</sup> مسلماً تمایل بازیگران به شکل‌گیری یک رژیم امنیتی، می‌تواند تحت تأثیر عوامل خاصی فراتر از میل باطنی آنان باشد؛ عواملی چون برداشتهای ایدئولوژیک، توسعه دانش و در یک کلام، دستیابی به سطح مشخصی از شناخت. هسته مرکزی نظریه‌های شناختی (cognitive theories) این است که در بررسی و تبیین هر نوع همکاری میان بازیگران، باید به معیارهای ایدئولوژی، ارزشهای مورد توجه بازیگران و سطح دانشی که در اختیار آنان است، توجه کرد چرا که هر نوع تغییر در رفتار بازیگران و هرگونه الگوی تعیین و محاسبه منافع، متأثر از معیارهای مذکور می‌باشد. شایان ذکر است که افزودن عامل یادگیری، نظریه‌های شناختی را از پویایی خاصی برخوردار ساخته است. <sup>۲۳</sup>

ب) باور مشترک به ارزشها: دومین شرط برای شکل‌گیری یک رژیم امنیتی به میزان همسانی و تشابه دیدگاهها و سطح ارزش‌گذاری بازیگران نسبت به مسائل امنیتی بازمی‌گردد. به کلام دیگر، بازیگران باید اطمینان داشته باشند که دیگر اعضای شرکت‌کننده در رژیم نیز دارای همان ارزشهای مورد نظر در زمینه امنیت و همکاری متقابل می‌باشند، چرا که در عمل تعیین اینکه آیا دیگر دولتها مایل به صرف نظر کردن از توسعه‌طلبی خشونت‌آمیز هستند یا نه، دشوار است و علاوه بر آن تصمیم‌گیرندگان دولتها بیشتر در پی مبالغه‌گویی در مورد میزان خشونت‌گرایی دولتهای دیگر هستند. <sup>۲۴</sup> مسلماً ماهیت و اهداف مورد انتظار از رژیم امنیتی ایجاب می‌نماید که در مورد فرایند

● رژیم‌هایی که از طریق سازمانهای بین‌المللی مطرح شده‌اند و دارای رسمیت و چارچوب و مقررات مشخص می‌باشند رژیم‌های رسمی هستند و رژیم‌هایی که محصول توافق ضمنی اعضا می‌باشند و تنها از رهگذر تأمین منافع مقطعی کشورها به صورت غیررسمی ایجاد می‌شوند رژیم‌های غیررسمی می‌باشند.

جنگ وضع کند. وجود این باور میان دولتها که تولید و تدارک تسلیحات، ابزار کاملاً مفیدی برای دستیابی به امنیت است بالطبع باعث از میان رفتن دلیل اصلی پرهیز از سیاستهای فردگرایانه خواهد شد. اگر این اعتقاد در میان دولتها شکل نگیرد که خشونت در حوزه امنیتی به سهولت به حوزه اقتصادی تسری خواهد یافت یا اینکه افزایش همکاری به معنای افزایش هزینه نمی‌باشد، حساسیت لازم برای وقوع همکاری شکل نخواهد گرفت.<sup>۲۶</sup>

نکته‌ای که باید مورد عنایت خاص قرار گیرد این است که فرایند شکل‌گیری رژیم امنیت، جدای از عوامل مذکور، تحت تأثیر متغیرهای دیگری نیز قرار دارد که مستقیماً بر معمای امنیت اثر می‌گذارد. مهم این است که اقدامات فردگرایانه یک دولت در جهت افزایش امنیت، همواره موجب کاهش امنیت دیگر دولتها نخواهد شد، چرا که این امر به «اقدامات تهاجمی» متفاوت از «اقدامات تدافعی» و توان نسبی سیاستهای تهاجمی و تدافعی بستگی دارد. به عبارت واضحتر، هنگامی که یک دولت آشکارا و قدرتمندانه به اقدامات تدافعی متوسل می‌شود، سیاستهای انفرادی امنیتی به‌طور نسبی کم هزینه، امن و مؤثر خواهد بود، لذا در این شرایط به وجود یک رژیم چندان احساس نیاز نمی‌شود. در شرایط متقابل، یعنی هنگامی که تسلیحات و سیاستهای تدافعی و تهاجمی غیرقابل تمایز و تهاجم بیش از دفاع مؤثر باشد، کشورهای خواهان حفظ وضع موجود، نسبت به ضرورت ایجاد رژیم امنیتی احساس نیاز می‌نمایند، اما در این شرایط نیز به دلیل نگرانی و وحشت فراوانی که نسبت به سوءاستفاده از آن وجود دارد، شکل‌گیری رژیم با مشکل مواجه می‌باشد. بنابراین مناسب‌ترین شرایط برای شکل‌گیری رژیم، زمانی است که تسلیحات و سیاستهای تهاجمی و تدافعی از هم غیرقابل تمایز باشند، اما در عین حال نوع تدافعی آنها کم هزینه‌تر و مؤثرتر از نوع تهاجمی‌شان باشد، یا دفاع از تهاجم آسان‌تر باشد. در هر دو وضعیت مذکور، هزینه‌ها یا خطرات ناشی از سیاستهای امنیتی انفرادی آن اندازه است که

اعتمادآفرینی در میان دولتها، حساسیت فراوانی وجود داشته باشد و در حقیقت می‌توان گفت که به دلیل موانع خاصی که در مسیر تحقق اعتماد متقابل میان بازیگران (دولتها) وجود دارد عملاً روند توسعه رژیمهای امنیتی نسبت به دیگر انواع رژیمها، روندی بطئی و کند می‌باشد. به همین دلیل است که مبحث شکل‌گیری رژیم امنیتی در مقطع جنگ سرد، از سوی برخی از نظریه‌پردازان و تحلیلگران رژیمهای امنیتی مورد انکار و تردید قرار گرفته است.

ج) عدم تمایل بازیگران به فزون‌طلبی: حتی اگر تمامی بازیگران عمده بر سر حفظ وضع موجود به توافق برسند، هنگامی که یک یا چند بازیگر بر این باور باشند که توسل به توسعه‌طلبی، بهتر از هر راه‌حل دیگری امنیت را برآورده خواهد کرد، رژیم امنیتی شکل نخواهد گرفت. ممکن است دولتمردان این حقیقت را که سیاستهای میانه‌رو و متمایل به همکاری می‌تواند از آنان حمایت نماید، انکار کنند. چنین باوری در میان قدرتهای فعال، ریشه در این تحلیل کلی دارد که آنچه باعث توقف رشد و سکون می‌شود، موجبات فساد و فروپاشی را فراهم خواهد آورد. برای نمونه، در فضای میان دو جنگ جهانی، رهبران فرانسه بر اثر نوعی ترس تاریخی اعتقاد داشتند که برخورداری آلمان از امنیت کامل، مترادف با ناامنی کامل برای فرانسه خواهد بود و بالعکس؛ لذا هر یک از دو کشور، امنیت خود را در عدم امنیت دیگری تعریف می‌کرد و به همین دلیل مؤلفه‌های رقابت و پیگیری مسائل نظامی مورد توجه خاص هر دو دولت بود.<sup>۲۵</sup>

د) اعتقاد بازیگران به این که جنگ و منازعه و بی‌جویی امنیت براساس اقدامات و تدابیر انفرادی، فی‌نفسه موجب افزایش هزینه‌ها برای کشور خواهد شد. اگر دولتها جنگ را ذاتاً امر مفیدی قلمداد نمایند، قطعاً زمینه‌های شکل‌گیری یک رژیم برای جلوگیری از آن منتفی خواهد بود؛ حتی اگر این امکان برای آنان وجود داشته باشد که شکل‌گیری رژیم را تعقیب نمایند که محدودیتهای معینی را برای

● رابرت جرویس: «رژیم بین‌المللی امنیتی زمانی شکل می‌گیرد که گروه‌هایی از دولتها برای مهار مجادلات و ستیزه‌های میان خود و دوری گزیدن از جنگ، از طریق دفع بحران بوسیله اعمال خود و براساس مفروضه‌هایی که درباره رفتار دیگران دارند به همکاری با یکدیگر پردازند.»

در فضای منحصر به فردی از گرایشها و باورهای ذهنی و روانی همراه با گستره‌ای خاص که تماماً تسهیل‌کننده سطح بالایی از همکاری بود، شکل گرفت.

نکته دوم، مسئله علل تداوم رژیم کنسرت اروپا حتی پس از تضعیف و از میان رفتن عوامل تشکیل‌دهنده آن است. توضیح اینکه از سال ۱۸۲۲ به‌دلایلی چون اولویت ندادن رهبران اروپایی به‌علت اصلی ایجاد رژیم یعنی وجود ناپلئون، کاهش حساسیت رهبران دول اروپایی در مورد ضرورت کنترل بی‌ثباتی داخلی، افزایش توجه کشورها به فداکاریهای خود تا خویشترنداری دیگران و بویژه گرایش شدید به بی‌جویی منافع و ایده‌آلهای شخصی، زمینه‌های تضعیف شدید و فروپاشی این رژیم فراهم گردید. اما پرسش مهم این است که چرا با وجود دلایل مذکور، کنسرت اروپا توانست تا چندین دهه و در واقع تا جنگ جهانی اول، به حیات و فرایند تأثیرگذاری نسبی خود ادامه دهد؟ مسلماً بخش مهمی از پاسخ به این پرسش را باید در مباحث نظری پیرامون رژیمها و بویژه نوع تحلیل و ارزیابی ساختارگرایان تعدیلی درباره چگونگی ارتباط میان رژیم بین‌المللی و قدرت سیاسی جستجو کرد. نظریه‌پردازان وابسته به این مکتب معتقدند که گرچه در شکل‌گیری رژیم، مقوله قدرت سیاسی و در واقع توافق قدرتهای بزرگ نقش مهمی ایفا می‌نماید، اما در گذر زمان، بتدریج رژیم از وضعیت یک «متغیر وابسته» به صورت متغیری نسبتاً مستقل از قدرت سیاسی تبدیل می‌شود. البسته باید توجه داشت که نگاه اصلی ساختارگرایان تعدیلی عمدتاً به رژیمهای پولی، تجاری و عمدتاً اقتصادی، یعنی آن دسته از رژیمهای بین‌المللی معطوف است که در مقایسه با رژیمهای امنیتی تأثیرپذیری کمتری از قدرت دارند. مهمترین اصل در فرایند ایجاد، تداوم و فروپاشی رژیمهای امنیتی، توافق «قدرتهای بزرگ» می‌باشد، اما فراتر از آن باید به «کارکردهای رژیم» توجه کرد که می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم حیات یک رژیم، حتی بعد از تضعیف یا از میان رفتن علل اولیه

دولتهای حافظ وضع موجود از انگیزه‌های لازم برای پی‌جویی امنیت از طریق حربه‌های جمعی برخوردار گردند، و درعین حال خطرات ناشی از سوءاستفاده یک دولت متجاوز آنقدر مهم نیست که دولتها را تشویق نماید تا از اتحاد به سوی اقدامات مشترک حرکت نمایند.<sup>۲۷</sup>

«کنسرت اروپا» که به دنبال کاهش تشنجات میان کشورهای قدرتمند بعد از کنگره وین در ۱۸۱۵ شکل گرفت، از بهترین مصادیق ایجاد رژیمهای امنیتی می‌باشد. لذا شایسته است که به برخی از ابعاد و جوانب این رژیم، پرداخته شود. نکته اول ضرورت توجه به اصول و هنجارهایی است که مبنای شکل‌گیری این رژیم را تشکیل می‌داد: اولاً برخلاف رویه پیش از آن که معمولاً ائتلافهای نظامی در سایه «ضرورت مقابله با دشمن مشترک» شکل می‌گرفت، این اتحاد بر اثر وجود نوعی باور مشترک میان متعاهدین دایر بر ضرورت جلوگیری از جنگ و کاهش منازعه، بوسیله تشکیل یک رشته گردهم‌آیی‌ها در جهت رفع ابهامات و اختلافات، تشکیل شد. این درحالی بود که در میان اعضای آن کشورهای بزرگی (بریتانیا، روسیه، اتریش، پروس و فرانسه) وجود داشتند که هر یک از توانایی لازم برای نقض صلح و امنیت بین‌المللی برخوردار بود.

ثانیاً براساس تعهدات کشورهای قدرتمند حاضر در کنسرت اروپا هیچ یک از آنها حق افزایش بی‌حدوحصر قدرت خود را نداشت و علاوه بر آن مجبور بود منافع دیگر دولتهای ضعیف را نیز در تصمیم‌گیری خود لحاظ نماید. بدین ترتیب در فضای حاکم بر کنسرت، اعضا بر این باور بودند که هنگامی که بالاترین میزان امنیت دست می‌یابند که دیگر بازیگران نیز از امنیت بالایی برخوردار باشند. بدین ترتیب کنسرت اروپا نوعی امنیت دستجمعی را مطرح می‌کرد که در چارچوب آن هیچ یک از اعضا نسبت به مسائل مبتلابه دیگر کشورها، حتی مسائل داخلی (طغیانها و تحریکات داخلی) بی‌تفاوت نبود.<sup>۲۸</sup>

بدین ترتیب می‌توان گفت که کنسرت اروپا

● از نظر زمانی، نظریه رژیم‌های امنیتی متأخرتر از نظریه رژیم‌های اقتصادی است و در واقع با اوج گرفتن اقبال نظریه پردازان به مقوله رژیم‌های بین‌المللی و به دلیل وخامت روابط نظامی-امنیتی دابلوک و افزایش وحشت از بروز نبرد هسته‌ای مطالعه مسائل نظامی از حساسیت خاصی برخوردار شد.



پوشش گروه، کشورها از اقدامات توسعه‌گرا یا نه منع می‌شدند.<sup>۲۰</sup>

سوم، رژیم کنسرت از طریق عملکرد قاعده (مقابل به مثل) زمینه‌های تقویت جایگاه خود را فراهم می‌کرد. چرا که قاعده مذکور بیش از آنکه باعث تنظیم روابط مبتنی بر همکاری جمعی شود، دولت‌ها را به سوی موقعیت جدیدی از همکاری و تعاون رهنمون می‌شد که پیش از آن وجود نداشت. مسلماً این امر اهمیت و ارزش کنسرت اروپا را در میان دولت‌ها افزایش می‌داد. از آنجا که مقابل به مثل به عنوان راهنمای رفتار بازیگران در نظر گرفته می‌شد و علاوه بر آن، به دلیل اینکه دولت‌مردان عمدتاً به استنتاجاتی توجه دارند که دیگران در مورد رفتار آنان می‌کنند، دیگر این دغدغه برای آنان مطرح نبود که توسل به سیاست سازش باعث شود که دیگر دولت‌ها، به چشم ضعف و حقارت به آنان بنگرند یا متوقع سازش بیشتر باشند.<sup>۲۱</sup>

چهارم، با توجه به وضعیت ارتباطات، وسایل حمل‌ونقل و وسایل مبادله اطلاعات در زمان شکل‌گیری کنسرت اروپا، وجود این رژیم فرصت بسیار مناسبی برای مذاکره رودرروی رهبران سیاسی کشورها، که باعث کاهش یا از میان رفتن بسیاری از ابهامات و سوء تفاهمات فی‌مابین آنان می‌شد، قلمداد می‌گردید و همین امر به تعبیری زمینه‌های نهادینه شدن نسبی کنسرت را فراهم کرد.<sup>۲۲</sup>

و در نهایت، فضای حاکم بر کنسرت باعث می‌شد که کشورها در چارچوب نوعی رابطه متقابل، بدون هر نوع ارباب و تهدید، به چانه‌زنی در مورد اهداف سیاسی خود بپردازند و از این طریق زمینه‌های واقعی تری از منافع و خواست مشترک و اجتناب از ضرر مشترک شکل گیرد.<sup>۲۳</sup>

از سوی دیگر، باید به این نکته ظریف توجه داشت که تمامی عوامل مذکور که به نوعی زمینه‌های لازم در فضای محیط بین‌المللی را برای ایجاد رژیم امنیتی نافذ و کارآمد فراهم می‌نمایند، در واقع تنها از طرز تلقی بازیگران نسبت به شرایط و موقعیت نظام بین‌الملل و محیط داخلی خود نشأت

شکل‌گیری آن، ایفا نماید. در همین رابطه می‌توان بیان داشت که گرچه عامل «منافع مشترک قدرتهای بزرگ» می‌تواند چرایی شکل‌گیری کنسرت اروپا را توضیح دهد، اما علت اصلی تداوم آن را باید نوع کارکرد این رژیم دانست که بر رفتار ملی دولت‌های عضو، نفوذ و تأثیر فراوانی داشت. این فرایند تأثیرگذاری در چارچوب عوامل زیر قابل شناسایی می‌باشد.

نخست، تداوم پویای محتوم (self - fulfilling dynamics): مسلماً هنگامی که یکی از بازیگران عضو رژیم، احساس نماید که رژیم امنیتی غیرمنسجم یا دچار واگرایی شده است یا اینکه تصور نماید که دیگران نسبت به رژیم این اعتقاد را دارند، احتمال سربیزی یا انصراف از فرایند ائتلاف و همکاری افزایش می‌یابد، و در مقابل، به هر میزان که بازیگران به تداوم رژیم باور داشته باشند، تمایل بیشتری به سرمایه‌گذاری در آن (از نظر فداکاری و پذیرش خطر) خواهند داشت و طبیعتاً ضریب حفظ صلح افزایش خواهد یافت. اما اگر جنگ همواره به عنوان یک پدیده احتمالی نگریسته شود، دولت‌ها در جهت مقابله با منازعه‌ای که در راه است، دائماً در پی آماده‌سازی نیروهای خود خواهند بود. در چارچوب این مبحث باید اذعان داشت که علی‌رغم تنشها و شوک‌های فراوانی که متوجه کنسرت اروپا بود، اعضا هیچ نوع علامتی از فرسایش و تحلیل در آن نمی‌دیدند و علاوه بر آن، با وجود اینکه هیچیک از اعضا به طور کامل از کنسرت راضی نبود، همگی در این اعتقاد سهیم بودند که کنسرت، بهتر از هر راه‌حل دیگری، تضمین‌کننده صلح می‌باشد.<sup>۲۹</sup>

دوم، برخلاف انتظار، کنسرت اروپا با واکنش کشورها در جهت تغییر سیاست حفظ وضع موجود، مواجه نگردید. کشورها رویه تأمین منافع کوتاه‌مدت از طریق توسل به بی‌طرفی یا حتی کمک به متجاوز را کنار گذاشتند و به دلیل وجود انگیزه‌های قوی در پی همکاری با گروه برآمدند. بدین ترتیب تحت

● براساس نظریه واقعگرایی دفاعی، هنگامی که کشورها بتوانند به آسانی بر یکدیگر فائق آیند جنگ متحمل تر است اما زمانی که دفاع از حمله آسانتر باشد سطح بالاتری از امنیت وجود دارد چرا که انگیزه‌های توسعه‌طلبی ضعیف و همکاری شکوفا می‌شود.

می‌گیرند. به کلام دیگر، تمامی عوامل دخیل در فرایند ایجاد یا اضمحلال رژیم‌های امنیتی به گونه‌ای انحصاری تنها بر فضای فکری و تحلیلی تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌سازان مبتنی هستند و در واقع نوع برداشت و سطح تأثیرپذیری فکری سیاستمداران از عوامل بیرونی، در فرایند مزبور تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. در مقابل، باید توجه داشت که اتکاء صرف بر طرز تلقی و نحوه برخورد دولتمردان، در مواقع فراوانی موجبات سوء برداشت و نوعی سردرگمی را نیز فراهم خواهد آورد. به عبارت دیگر، در برخی مواقع رژیم‌ها تحت تأثیر عواملی فراتر از حیطه تصمیم و اختیار تصمیم‌گیرندگان، چون تکنولوژی و ایدئولوژی و دانش، بازیگران را به سوی فرایند همکاری و پذیرش تعهدات در چارچوب یک رژیم (امنیت) هدایت می‌نمایند. در همین رابطه، هنگامی که کراسنر به علل وقوع تغییر در رژیم‌ها می‌پردازد، ضمن تأکید بر نقش فرعی قواعد تصمیم‌گیری، و جایگاه اصلی و محوری اصول و هنجارها، بیان می‌دارد که تغییر در قواعد و رویه‌ها (بدون وقوع تحول در اصول و هنجارها) تنها باعث وقوع تحول در داخل رژیم می‌شود اما تغییر در اصول و هنجارها، زمینه‌های وقوع یک تحول اساسی در قالب اضمحلال رژیم موجود و پیدایش رژیم جدید را فراهم خواهد آورد.<sup>۳۴</sup>

بدین ترتیب باید ابتدا به این مسئله مهم توجه داشت که چه عواملی (فراتر از طرز برداشت و حتی فراتر از رضایت و اختیار بازیگران) موجبات هدایت دولت‌ها را به سوی همکاری توأم با خویش‌ستنداری (ارادی) و در نهایت ایجاد رژیم امنیت (یا اضمحلال رژیم قدیمی) فراهم می‌آورد؛ و در همین رابطه، چه عواملی باعث وقوع تغییر در اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری رژیم‌ها می‌شود؟ در این مورد می‌توان از دو مقوله «سطح پیشرفت تکنولوژیکی» و «ایدئولوژی» یاد کرد.

### جنگ سرد و شکل‌گیری رژیم امنیت

در آستانه قرن بیستم، پیشرفتهای تکنولوژیکی، توان زیادی در اختیار نظامیان و

دولتمردان قرار داده بود، لذا شعار «اگر می‌خواهی با دیگران وارد جنگ شوی یا صلح نمایی، خود را برای جنگ آماده کن» که به آرمان محوری سیاست‌سازان تبدیل شده بود، آنان را به سوی تجهیز و تسلیح هرچه بیشتر کشورهایشان ترغیب می‌کرد. مسابقه تسلیحاتی که متعاقب نگرش مزبور شکل گرفت، در نهایت به بزرگ‌ترین رویداد نظامی تاریخ بشری یعنی دو جنگ جهانی اول و دوم منجر شد. جنگ جهانی اول در سدهای فراوانی را به همراه داشت، اما چشم و گوش استراتژیست‌ها و تصمیم‌گیرندگان چندان پذیرای آن نبود. در واقع می‌بایست حوادث بعدی آنان را متوجه این غفلت می‌نمود که این چنین هم شد. درس بزرگ این بود که تحولات تکنولوژیکی و ملی شدن ارتشها، جنگ را چنان پرهزینه و مهلك ساخته است که دست یازیدن به آن به‌عنوان ابزاری برای حصول اهداف ملی، امری پرهزینه و بیهوده خواهد بود. ورود بمب هسته‌ای به صحنه نبرد، پذیرش این واقعیت را اجتناب‌ناپذیر نمود که «نبرد هسته‌ای هیچ برنده‌ای ندارد». بدین ترتیب وظیفه استراتژیست‌ها به‌جای یافتن روشهای گوناگون برای پیروزی در صحنه نبرد، تبدیل به یافتن راههایی برای جلوگیری از جنگ گردید.

بدین ترتیب امنیت بین‌المللی و حفظ صلح در نظام بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم و شرایط جنگ سرد، به عمده‌ترین دلمشغولی دولتمردان و بویژه استراتژیست‌های قدرت‌های بزرگ تبدیل شد. فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام گرفت، در دو حوزه مشخص اما مرتبط با هم، قابل شناسایی می‌باشد: از یک سو ایجاد سازمان ملل متحد و تقویت قانونی و سازمانی آن در جهت تحقق هدف عالی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که به طور مشخص در فصل هفتم منشور و توسعه اختیارات شورای امنیت و سیستم امنیت دستجمعی تبلور می‌یابد، و از سوی دیگر دو کشور آمریکا و شوروی (سابق) از رهگذر برخی همکاریهای نظامی - امنیتی می‌کوشیدند که در تحقق هدف عالی مذکور سهمی داشته باشند.

● پیگیری منافع شخصی در چارچوب ملاحظات امنیتی همانند حوزه روابط اقتصادی هرگز مانعی در جهت شکل‌گیری رژیم بین‌المللی نخواهد بود و رژیم‌های امنیتی نیز چون رژیم‌های اقتصادی می‌تواند تضمین‌کننده منافع کشورها باشد.

باید توجه داشت که به دلیل ارتباط فراوانی که میان قدرت سیاسی (قدرت و خواست قدرتهای بزرگ) و پیدایش رژیمهای امنیتی وجود دارد، میزان موفقیت دو حوزه مذکور در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، بشدت وابسته به چگونگی روابط دو ابرقدرت بوده است. از يك سو الگوی رفتاری سازمان ملل در دوران جنگ سرد بویژه در چارچوب رژیم امنیت دستجمعی، گویای تأثیرپذیری این نهاد بین‌المللی از وضعیت فقدان اقتدار مرکزی بین‌المللی می‌باشد، چرا که اگر مهمترین شرط ایجاد يك رژیم امنیت دستجمعی «تعهد صریح کشورها نسبت به صلح و امنیت جهانی» باشد<sup>۳۵</sup>، چارچوب رفتاری دولت‌ها، بویژه قدرتهای بزرگ، که غالباً در توسل به قوه قهریه و اجتناب از توسل به روحیه همکاری و خویشنداری خلاصه می‌شد، به بزرگترین مانع در شکل‌گیری يك رژیم امنیت در بستر نهاد سازمان ملل تبدیل گردید.

روی دیگر سکه، یعنی روابط متقابل آمریکا و شوروی (سابق)، از مباحث بسیار بحث‌انگیز است. پرسش مهم این است که آیا می‌توان وجود همکاری میان این دو کشور را، که در برخی مواقع به حوزه‌های نظامی - امنیتی تسری می‌یافت، در قالب شکل‌گیری نوعی رژیم امنیت مورد توجه و بررسی قرار داد؟ به دیگر سخن، آیا وجود شواهد و قرائنی از همکاریهای امنیتی - نظامی میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد، بیانگر شکل‌گیری رژیم امنیت می‌باشد؟ پاسخ به این پرسشها از دید نظریه‌پردازان رژیمهای بین‌المللی امنیتی متفاوت است ولی می‌توان نظرات ارائه شده در این زمینه را به دو دسته کلی مخالفان و موافقان تقسیم کرد:

#### گروه اول - مخالفان:

رابرت جرویس به این پرسش که آیا وجود نوعی همکاری میان آمریکا و شوروی (سابق) در طول دوران جنگ سرد، به‌معنای وجود نوعی رژیم امنیتی است به صراحت پاسخ منفی می‌دهد. او ضمن اشاره به کنفرانس رهبران در مسکو در ماه مه ۱۹۷۲ (که در آن هر دو

ابر قدرت به ضرورت رعایت قوانینی همانند قواعد زیربنایی يك رژیم تأکید داشتند)، نبرد کره، جنگ ویتنام، الگوی رفتاری شوروی در لهستان، وجود سلاحهای غیرمتعارف و استراتژیهای نظامی که هر دو ابرقدرت در رابطه با این سلاحها برگزیده بودند و در تضاد با یکدیگر نیز بود، گرایش هر دو کشور به سیاست بزرگنمایی خطرات و تهدیدات طرف مقابل،... و ضمن تأکید بر مفاهیم کلیدی که در مورد علل شکل‌گیری يك رژیم امنیتی مطرح می‌نماید، به‌طور کلی سه محور را به‌عنوان دلایل مخالفت با شکل‌گیری رژیم امنیتی در چارچوب روابط دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد، مطرح می‌نماید:

اولاً همکاریهای مقطعی دو ابرقدرت عمدتاً بیانگر تاکتیکهای نظامی - امنیتی بوده است که در جهت دستیابی به منافع کوتاه مدت شکل می‌گرفت، درحالی‌که رژیم امنیت، استراتژی بلندمدتی است که زمینه‌های همگرایی اهداف و توقعات بازیگران را برمی‌آورد.

ثانیاً رژیمهای امنیتی براساس تعهدات دائمی و الزام‌آور بازیگران نسبت به قواعد و هنجارها شکل می‌گیرد، درحالی‌که هر دو ابرقدرت به دلیل نگاه تاکتیکی به سطح همکاریها، چندان تمایلی به پیگیری تعهدات از خود نشان نمی‌دادند.

ثالثاً توازن و تعادل وضعیت در میان اعضای يك رژیم امنیتی، فراتر از زور و اجبار باید معلول اعتقاد و باور باشد، درحالی‌که توازن ایجاد شده میان دو بلوک در دوران جنگ سرد عمدتاً محصول رقابت نامحدود تسلیحاتی و هراس از جنگ با یکدیگر بود.

بدین ترتیب جرویس در پایان بحث خود نتیجه می‌گیرد که به دلیل وجود ثبات ظاهری و توازن استراتژیک میان دو ابرقدرت، عملاً احساس نیاز به شکل‌گیری يك رژیم امنیت بشدت کاهش یافته بود.<sup>۳۶</sup>

یکی دیگر از افرادی که در زمره ناباوران به‌شکل‌گیری رژیم امنیت در حوزه روابط متقابل دو ابرقدرت آمریکا و شوروی (سابق)

● رژیم‌های بین‌المللی امنیتی مجموعه‌ای از اصول، قواعد و هنجارهاست که اجازه می‌دهد کشورها براساس این باور که دیگران خویشان دار خواهند بود در رفتار با دیگر کشورها خویشان داری پیشه کنند.

قرار می‌گیرد سوزان استرنج است. وی در چارچوب انتقادات فراوانی که نسبت به مقولهٔ رژیم‌های بین‌المللی از نقطه نظر واقع‌گرایان مطرح می‌نماید، می‌گوید بعد از جنگ جهانی دوم و پیدایش سازمان ملل، رژیم‌های امنیت بین‌المللی (اگر بتوان نام آن را رژیم گذاشت) رژیم‌هایی برگرفته از فصل هفتم منشور مبنی بر امنیت بین‌المللی نبوده است. به کلام دیگر، امنیت بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر محصول عدم جنگ و منازعه در میان قدرتهای بزرگ و نوعی موازنه قوا بوده است، تا معلول رژیم‌های در نظر گرفته شده در منشور ۳۷.

گروه دوم - موافقان:

جوزف‌نای در بررسی مفصلی که در مورد وجود رژیم امنیت در روابط متقابل آمریکا و شوروی (سابق) ارائه داده است، با تأکید بر مفهوم «یادگیری» به تحلیل این مسئله می‌پردازد. در نظر او جدای از «وقوع تغییر و تحول در سطح نخبگان سیاسی و چگونگی درک آنان از منافع ملی» و «تکامل و تحول تجویزی که بر میزان مقبولیت اعمال یا منافع در دوره‌ای خاص تصریح می‌نماید»، مقولهٔ یادگیری یا «تحول‌شناختی» (cognitive change) سازوکار دیگری برای تغییر منافع ملی محسوب می‌شود. به زعم وی یادگیری اغلب متضمن نوعی تغییر جهت از سطح سادهٔ تعمیم و کلی‌گویی، به ادراکات پیچیده و منسجمی است که در (فرایند) توجه واقع‌گرایانه به مسائل، مبنا و اساس قرار می‌گیرد. در سطح بین‌المللی، یادگیری زمانی رخ می‌دهد که آگاهی جدید در جهت تعریف دوبارهٔ مضمون و محتوای منافع ملی، مورد استفاده قرار گیرد. البته او متذکر می‌شود که بروز تغییر و اصلاح در باورها از طریق اطلاعات جدید، در برخی مواقع گمراه‌کننده نیز می‌باشد، لذا گسترش و دقت یادگیری، به‌میزان استحکام و توانمندی اعتقادات و کمیّت و کیفیت اطلاعات جدید، وابسته است. از سوی دیگر، در امتداد پیوستاری از روابط اهداف - وسایل، درجات گوناگونی از یادگیری

نیز قابل تعیین می‌باشد: یادگیری ساده صرفاً اطلاعات جدید را در جهت تطبیق ابزار، بدون اصلاح و تغییر عمیق اهداف، در زنجیرهٔ اهداف - وسایل، به کار می‌گیرد. به کلام دیگر، بازیگر از ابزار دیگری برای دستیابی به هدف قبلی استفاده می‌نماید. اما در مقابل، یادگیری پیچیده، متضمن شناسایی سطوح تعارض میان وسایل و اهداف در موقعیتهای علی پیچیده می‌باشد و علاوه بر آن، این نوع یادگیری بازیگر را به سوی اولویتها و مبادلات جدید هدایت می‌نماید. اما در عین حال، یادگیری پیچیده (در کنار اهمیت فراوان) با مشکلات خاصی مواجه است، چرا که در زمینهٔ بررسی عینی، همواره ادراکات و ایدئولوژی نقش مهمی در ارزیابی نتایج ایفا می‌نماید، لذا این نوع یادگیری اغلب متضمن نوعی «ابهام» است.<sup>۳۸</sup>

نای در ادامهٔ بحث خود به تبیین روابط امنیتی میان آمریکا و شوروی (سابق) پرداخته و تصریح می‌نماید که علیرغم دشوار بودن تشریح ماهیت روابط مذکور، می‌توان به این واقعیت مهم اذعان داشت که دو کشور بر محور شماری از موضوعات فرعی در چارچوب روابط امنیتی، متفق‌القول بودند. بدین ترتیب در نظر وی نوعی رژیم (امنیتی) که همزمان از سوی هر دو کشور مورد شناسایی قرار گرفته بود، در صحنهٔ روابط متقابل آنان قابل شناسایی بود. به زعم نای، علیرغم عوامل ساختاری و تفاوت‌های ایدئولوژیکی که دو کشور را به سوی «رقابت سیاسی» سوق می‌داد، وجود پنج حوزه از «یادگیری هسته‌ای» یعنی «قدرت نابودکنندگی»، «معضلات کنترل»، «اشاعه و پراکندگی سلاح‌های هسته‌ای»، «ثبات مسابقهٔ تسلیحاتی» و «تسروهای بازدارنده» بیانگر شکل‌گیری «موزائیک ناقص» رژیم امنیتی در سطح تعامل دو ابرقدرت بود؛ رژیمی که توانمندی لازم برای تأثیرگذاری بر رفتار هر دو کشور را داشت. بدین ترتیب، گرچه نمی‌توان نهادهای ثابت دوجانبه‌ای را که تسهیل‌کنندهٔ اتفاق نظر دو ابرقدرت در جهت تدوین و تنظیم قوانین و مقرراتی برای همکاری و مدیریت رقابت باشد، تعیین و

● خواست مشترک بازیگران، باور مشترکشان به ارزشها، عدم تمایل آنها به فزون‌طلبی، و اعتقاد آنها به هزینه‌بردار بودن پی‌جویی امنیت براساس تدابیر انفرادی، از جمله شرایط لازم برای شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی است.

## مفهوم رژیم امنیت پس از دوران

### جنگ سرد

مسئله هر نوع بررسی در زمینه رژیم امنیت در دوران بعد از جنگ سرد، منوط به آشنایی دقیق با مفهوم امنیت در عرصه تحولات جدیدی است که با سرعتی متحیرکننده پدیدار شده است و کماکان به پیش می‌رود. در حالی که همگان بر اهمیت این تغییرات اذعان دارند، اما دامنه آن به قدری گسترده و چند بُعدی است (و ارزشهای امنیتی به اندازه‌ای متنوع است) که توافق چندانی در خصوص محدوده دگرگونی یا اثرات مثبت و منفی آن وجود ندارد. همانگونه که جرویس نیز تصریح داشته، دهه ۱۹۹۰، دهه‌ای منحصر به فرد است چرا که سیاست جهانی به ندرت بدون وقوع یک جنگ بزرگ، از نو نظم پیدا کرده است.<sup>۴۲</sup>

گرچه از اواخر دهه هشتاد، تحلیلهای جامع و متقنی در زمینه نارساییهای موجود در فرایند تحلیل «امنیت» از بعد سخت‌افزاری و مبتنی بر پارادایم واقع‌گرایی ارائه شده است،<sup>۴۳</sup> اما واقعیت این است که پایان جنگ سرد که مترادف با پیدایش روحیه تفاهم میان قدرتهای بزرگ بوده است، از یک سو و از سوی دیگر وقوع تحول و دگرگونی در چارچوب حاکمیت ملی کشورها که در سه حوزه «کاهش حاکمیت ملی»، «بالا رفتن وابستگی متقابل»، «افزایش کشمکشهای پراکنده و بدون نظم» قابل شناسایی می‌باشد، عملاً زمینه‌ساز تعابیر و برداشتهای گوناگونی نسبت به مقوله «امنیت» و متعاقب آن، مقوله «رژیم امنیت» شده است. از همین رو ضروری می‌نماید که در ادامه بحث مضامین و ویژگیهای مفهوم امنیت در رابطه با هر یک از جوانب مذکور، مورد بررسی قرار گیرد.

تفسیر موسع سازمان ملل از مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی

جمود فکری و سیاسی نسبت به مفهوم امنیت بین‌المللی در دوران جنگ سرد، که

مشخص کرد، اما بدون تردید مقوله یادگیری هسته‌ای در چارچوب حوزه‌های مذکور، اثرات مهمی برای رفتار این دو کشور داشت، تا حدی که می‌توان گفت قواعد بنیادین معینی در زمینه «خویش‌اندازی» هر دو ابرقدرت همانند عدم جهت‌گیری به سوی جنگ، عدم به کارگیری سلاحهای هسته‌ای، و وجود ارتباط در طول بحران شکل گرفته بود؛ گرچه وجود قواعد مزبور به معنای اعمال محدودیت بر فرایند پیگیری منافع کوتاه‌مدت از سوی هر دو ابرقدرت نبود. وی بر این اساس بیان می‌دارد که گرچه نمی‌توان بر وجود یک رژیم امنیتی رسمی که منافع شخصی دو کشور را مقید نماید یا مجدداً شکل دهد، تصریح داشت، اما می‌توان در فضای جنگ سرد تعدادی از رژیمهای جزئی و ناتمام امنیتی را چون استراتژیهای کنترل تسلیحات، جنگ ناگهانی هسته‌ای، منع تکثیر و اشاعه هسته‌ای مورد شناسایی قرار داد.<sup>۳۹</sup>

یکی دیگر از افرادی که در موافقت با وجود نوعی رژیم امنیتی در دوران جنگ سرد به نقد و تحلیل پرداخته، «براون» می‌باشد. وی برخلاف نظریه واقع‌گرایی که رژیم امنیتی شکل گرفته در چارچوب «کنسرت اروپا» (قرن ۱۹) و «تنش‌زدایی» در روابط آمریکا - شوروی (سابق) (در حدها سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۲ و ۱۹۸۵-۹۰) را در قالب بی‌قاعدگی و نابهنجاری توصیف می‌نماید، موارد مذکور را بیانگر وجود رژیمهای امنیتی می‌داند که با بیشتر واکنشهای عقلانی به معمای امنیتی که قدرتهای بزرگ جدید در سیستم آنارکیک دولت - کشور با آن مواجه هستند، هماهنگ و سازگار می‌باشد.<sup>۴۰</sup> در همین رابطه مناسب خواهد بود که به دیدگاه «ریترگر» نیز اشاره شود. او نیز اذعان دارد که در برخی مواقع می‌توان به قرائنی دال بر تسلط رژیمهای امنیتی خاصی بر رفتار آمریکا و شوروی دست یافت که نقش مهمی در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و ثبات در جهان داشته‌اند. بدین ترتیب می‌توان همکاریهای نظامی امنیتی حتی همکاریهای کوتاه‌مدت و توافقیها و سازشهای موقت را به عنوان رژیم امنیت یا حداقل «شبه رژیم» (quasi-regime)

● کنسرت اروپا که به دنبال کاهش تنش‌ها میان کشورهای قدرتمند بعد از کنگره وین در سال ۱۸۱۵ شکل گرفت از بهترین مصادیق ایجاد رژیم‌های امنیتی است.

صرفاً آن را در بُعد نظامی و در چارچوب منافع ملی کشورها خلاصه می‌کرد، مانع از آن می‌شد که در مقطع زمانی مذکور به ابعاد انسانی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی امنیت توجه کافی شود. جنگ سرد از یک بُعد مهم به جنگهای مهم بین‌المللی شباهت دارد و آن اینکه همانند جنگهای مذکور که سیاستمداران و دولتمردان کشورهای پیروز در پی اعمال نظم نوین مطلوب خود و ترسیم معادلات جدید سیاسی و نهادینه ساختن قدرت کنترل خود برمی‌آیند، سران کشورهای عضو شورای امنیت نیز در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ در نیویورک و در قالب نشست‌های نمادین برای ترسیم خط‌مشی آینده این نهاد در مواجهه با مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی پس از جنگ سرد، دبیرکل وقت سازمان ملل، پطروس گالی را موظف ساختند که تحلیل و توصیه‌هایی در خصوص راههای تقویت و افزایش کارایی و توان سازمان ملل متحد برای دیپلماسی پیشگیری، صلح‌سازی و صلح‌بانی در چارچوب و مطابق با مواد منشور آماده نماید.<sup>۴۴</sup> متعاقب آن، دبیرکل طرحی را تحت عنوان «برنامه‌ای برای صلح، دیپلماسی پیشگیرانه، صلح‌سازی و صلح‌بانی» در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۹۲ به شورای امنیت عرضه کرد.<sup>۴۵</sup> بطور خلاصه این اعلامیه تصریح می‌نماید که نبود جنگ و درگیری میان دولت‌ها به خودی خود تضمین‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی نیست. منابع غیرنظامی بی‌ثباتی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، انسانی و زیست‌محیطی اکنون تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آید.<sup>۴۶</sup> در کنار تفسیر موسع مذکور نسبت به عوامل جدید تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌المللی، می‌توان به موارد عملی نیز اشاره کرد که بیانگر حاکمیت همین نوع تفسیر بر الگوی رفتاری شورای امنیت می‌باشد، از جمله قطعنامه (۱۹۹۲) ۷۳۳ شورا در مورد شناسایی تهدید نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی در سومالی یا قطعنامه (۱۹۹۱) ۷۱۳ شورا در خصوص یوگسلاوی سابق.

دگرگونی مفهوم امنیت و قدرت، تحت تأثیر تحولات جدید در کنار دیدگاه جامع و فراگیری که از سوی سازمان ملل در باب تعریف «امنیت بین‌المللی» و ابعاد مختلف آن ارائه شده، باید به وجود واقعیات پیچیده و متنوع جهان امروز نیز توجه خاص داشت، واقعیاتی که نگاه گذشته نسبت به مفاهیم بنیادینی چون حاکمیت ملی، قدرت، و... را از اساس دستخوش تحول نموده است. همانگونه که اشاره شد، از دیدگاه مفهومی، ماهیت تحولات و دگرگونی‌هایی که از سال ۱۹۸۹ در نظام جهانی رخ داده است در سه حوزه یا مرحله قابل شناسایی می‌باشد که البته هر کدام از ابعاد خاصی تشکیل شده است که در ذیل به عنوان اصلی و فرعی هر یک اشاره می‌شود:

- کاهش حاکمیت ملی؛
- ظهور بازیگران غیردولتی؛
- نفوذپذیری مرزهای ملی؛
- تجزیه ملتها؛
- خوداتکایی کمتر در سطح ملی؛
- گسترش تکنولوژی؛
- پراکندگی قدرت.
- بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی؛
- حرکت از نظام دو قطبی به چند قطبی؛
- افزایش موج منطقه‌گرایی؛
- یکسان شدن سلیقه‌ها و فن‌آوری؛
- استاندارد شدن سیستم‌های تسلیحاتی؛
- افزایش مهاجرت؛
- گسترش دموکراسی و سرمایه‌داری.
- افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم؛
- کاهش فراوانی جنگهای سازمان‌یافته در سطح کلان؛
- کاهش برخوردهای ایدئولوژیکی و ارضی؛
- شکست بازدارندگی؛
- افزایش منازعات قومی؛
- افزایش کشمکش‌های غیرسنتی کم‌شدت؛<sup>۴۷</sup>
- افزایش تنش‌های مشهود فراملی و فراملی.

● به عقیده ساختارگرایان تعدیلی گرچه در شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی توافق قدرتهای بزرگ نقش مهمی دارد اما در گذر زمان، بتدریج رژیم از یک «متغیر وابسته» به صورت متغیری نسبتاً مستقل از قدرت سیاسی تبدیل می‌شود.

امنیت و رژیمهای بین‌المللی امنیتی قابل تأمل می‌باشد این است که به دلیل وقوع تحولات کمی و کیفی در مصداق یا پیرامون آن، در شرایط آشفته کنونی به سختی می‌توان دیدگاه مفهومی نسبتاً منسجم و هماهنگی را نسبت به نظریه رژیمهای بین‌المللی امنیتی بعد از دوران جنگ سرد، مطرح کرد.

### یادداشت‌ها

1. Richard Little, "International Regimes", in John Baylis and Steven Smith (ed.), **The Globalization of World Politics, an Introduction to International Relations**, (Oxford: Oxford University Press, 1997), p.232.
2. Joseph S. Nye, Jr., "Nuclear Learning and U.S - Soviet Security Regimes," **International Organization**, Vol. 41, (Summer, 1987), pp.372-374.
3. Little, **op. cit.**, p. 233.
- Robert O. Keohane, **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, (Princeton: Princeton University Press, 1984), Chapter 3.
4. ر. ک. سید حسین سیف‌زاده، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالبهای فکری، (تهران: سمت، ۱۳۷۶)، ص ۳۴۴.
5. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد اول، (تهران: قومس ۱۳۷۲)، ص ۲۶۶.
6. Oran R. Young, "Regime Dynamics: The Rise and Fall of International Regimes", in, Stephen Krasner (ed.), **International Regimes**, (Ithaca and London: Cornell University Press), p.93.
7. Donald J. Puchala and Raymond F. Hopkin's "International Regimes : Lesson form Inductive Analysis", in, Krasner, **op.cit.** p. 63.
8. Stephen D. Krasner, "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables", in Krasner, **op.cit.** p.2.
9. Little, **op. cit.**, p. 235.
10. Puchala and Hopkins, **op. cit.**, p. 65.
11. Young, "Regimes Dynamics...", **op. cit.**, pp. 98-101.

۱۲. سیف‌زاده، پیشین، ص ۳۴۴.

با توجه به محورهای مذکور که عملاً به شاخصهای نوین ارزیابی صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل شده است، روند حرکت یا انحراف توجهات از امنیت نظامی به اقتصاد و رفاه اجتماعی شدت یافته است،<sup>۴۸</sup> تا آنجا که اکنون به نظر می‌رسد قابلیت پیروزی در جنگ دیگر مهمتر از تواناییهای:

دستیابی به اهداف گسترده سیاست خارجی؛

حفظ حداقل کنترل در جهت دادن به جامعه؛

حفظ حداقل کیفیت زندگی در جامعه

نمی‌باشد.<sup>۴۹</sup> بدین ترتیب می‌توان اذعان داشت که امروزه ما با چهار بُعد عمده امنیتی مواجه هستیم: ابعاد نظامی، اقتصادی، منابع / محیطی، و سیاسی / فرهنگی. این ابعاد چهارگانه اصلی بیشترین تغییر را در اثر تحولات اخیر در چارچوب امنیتی جهان پذیرفته‌اند. هر بُعد دارای وجوه سنتی و غیرسنتی است و ابعاد مزبور از راههای گوناگون چنان به یکدیگر مربوط هستند که از لحاظ مفهومی به سختی می‌توان آنها را از هم جدا کرد.<sup>۵۰</sup>

در چنین فضایی از تحولات آشفته و غیرقابل پیش‌بینی که ضروریاتی چون ماندن از جنگ هسته‌ای، خطرات و بلاهای اکولوژیک و گرسنگی و فقر و بیماری، در قالب مفهوم «منافع کل بشر» و به‌عنوان هسته تفکر سیاسی جدید مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد<sup>۵۱</sup>، و توسعه ارتباطات، فراتر از وابستگی متقابل، موجبات شکل‌گیری نوعی همبستگی و همفکری کلی در سطح جهان و به تعبیری «یک روح جهانی» را فراهم می‌آورد<sup>۵۲</sup>، و «چندجانبه‌گرایی» به‌عنوان فرایند اصلی جهان پس از جنگ سرد، بویژه در بُعد رژیمهای امنیتی، تلقی می‌شود<sup>۵۳</sup>، به‌راحتی می‌توان به این نتیجه نهایی رسید که نظام بین‌الملل در شرایط بعد از جنگ سرد و در مقطعی که هنوز ساختار جدیدی بر آن سایه نیفکنده است، عملاً تحلیلگران را در آستانه «ضرورت تطبیق مفهوم بر مصداق» قرار داده است. در این میان آنچه که در مورد محور اصلی این نوشته یعنی مقوله

● مهم‌ترین اصل در فرایند ایجاد، تداوم و فروپاشی رژیم‌های امنیتی، توافق «قدرتهای بزرگ» است اما فراتر از آن باید به «کارکردهای رژیم» توجه کرد که می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم حیات یک رژیم حتی پس از تضعیف یا از میان رفتن علل اولیه شکل‌گیری آن ایفا نماید.

● در یادگیری ساده صرفاً اطلاعات جدید در جهت تطبیق ابزار، بدون اصلاح و تغییر عمیق اهداف به کار می‌رود و بازیگر از ابزار دیگری برای دستیابی به هدف قبلی استفاده می‌نماید اما یادگیری پیچیده متضمن شناسایی سطوح تعارض میان وسایل و اهداف در موقعیت‌های پیچیده است و بازیگر به‌سوی اولویت‌های جدید هدایت می‌شود.

33. *Ibid.*, p. 183-184.
34. Krasner, *op. cit.*, p.3-4.
۳۵. هوشنگ مقتدر، «امنیت دستجمعی در تئوری و عمل»، در مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، پیشین، ص ۳۶۳.
36. Jervis, *op. cit.*, pp. 187-194.
37. Susan Strang, "Cave! Hic Dragones; A Critique of Regimes Analysis," in Krasner, *op.cit.*, pp. 337-354.
38. Nye, *op. cit.*, pp. 378-382.
39. *Ibid.*, pp. 391-392.
40. Brown. *op. cit.*, p. 36.
41. Volker Rittberger. "To Words Regulating Anarchy in East-West Relations: Causes and Consequences of East - West Regimes" in, Volker Rittberger, ed., **International Regimes in East - West Politics** (London and New York: Printer Publisher, 1990), p. 11.
42. Robert Jervis, "The Future of World Policy", **International Security** (Winter 1991-2).
۴۳. از جمله، ر.ک: Edward E. Azar & Chung - In Moon, "Legitimacy, Integration and Policy: The Softwar's Side of Third World National Security", in. E. E. Azar & C. Moon (eds), **National Security in the Third World** (England: Edward Elgar, 1988).
44. UNDOC. S/23500.
45. UNDOC. A/47/277; S/24111 (17 June 1992).
46. S/p. V. 3046, p. 143.
۴۷. رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷)، فصل اول.
48. Walt, *op. cit.*
۴۹. ماندل، پیشین، ص ۶۲.
۵۰. همان، صص ۷۱-۷۲.
۵۱. الگیس عبدالویج یازنیا کف، «تفکر جدید سیاسی در روابط بین‌الملل امروز»، در مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، پیشین، ص ۵۲.
۵۲. احمد نقیب‌زاده، «برداشت‌های جدید از مفهوم روابط بین‌الملل»، در همان، صص ۶۹ و ۷۱.
53. Friedrich Kratochvil. "Theoretical Reprice" in, John Gerald Ruggie (ed), **Multilateralism Matters; The Theory and Praxis of Institutional Form** (New York: Columbia University Press, 1993), chapter 5.
13. Keohane, *op.cit.* Chapter 4.
14. Nye, *op. cit.*, p. 374.
15. Robert J. Lieber, **Theory and World Politics**, (Massachusetts: Winthrop Publishers, 1972), p.50.
16. John Baylis, "International Security in the Post Cold War Era", in Baylis and Smith (eds), *op. cit.*, p. 200.
17. Seyom Brown, **International Relations in a Changing Global System**, (Oxford: Westview Press, 1992), p.34.
18. Stephen M. Walt, "International Relations: One World, Many Theories", **Foreign Policy**, Vol. 110, (Spring 1998).
19. Nye, *op. cit.*, p. 374.
۲۰. ر.ک. ناصر تقفی عامری، «استراتژی در فرایند تحول»، در مجموعه مقالات اولین سمینار تحول مفاهیم، به اهتمام: سیدعلی قادری (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، صص ۲۳۰-۲۲۹.
21. Robert Jervis, "Security Regimes", in Krasner, *op. cit.*, p. 173.
22. Jervis, *op. cit.*, pp. 176-177.
۲۳. در مورد رهیافت‌های شناختی ر.ک: Andreas Hasenclever, Peter Mayer and Volker Rittberger, "Interest, Power, Knowledge: The Study of International Regimes," **Mershom International Studies Review**, Vol. 40, (1996), pp. 181-182.
- Ernest Haas, "World Can Hurt You: Or, Who Said to Whom about Regimes", in Krasner, *op. cit.*, pp.56-60.
24. Jervis, *op. cit.*, p. 177.
25. *Ibid.*
26. *Ibid.*, pp. 177-178.
۲۷. ر.ک: *Ibid.*, p. 178.
- Robert Jervis, "Cooperation under the Security Dilemma", **World Politics**, 30 (January 1978), pp.167-214.
۲۸. ر.ک: *Ibid.*, pp. 178-181.
- Little, *op. cit.*, p. 236.
- احمد نقیب‌زاده، تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز، (تهران: پیک ایران، ۱۳۷۰)، ص ۱۸۰.
- Kenneth A. Oye, ed., **Cooperation under Anarchy** (Princeton: Princeton University Press, 1986), pp. 60-61.
29. Jervis, *op. cit.*, pp. 181-182.
30. *Ibid.*, p. 182.
31. *Ibid.*, pp. 182-183.
32. *Ibid.*, p. 183.